

روز خون، روز شهادت

صبح عاشورا دو سپاه رو در روی هم قرار داشتند، سپاه نار و سپاه نور. حسین بن علی(ع) همان یاران اندک خویش را که به صد نفر نمی‌رسیدند...

صبح عاشورا دو سپاه رو در روی هم قرار داشتند، سپاه نار و سپاه نور. حسین بن علی(ع) همان یاران اندک خویش را که به صد نفر نمی‌رسیدند سازماندهی کرد. «زهیر» را به فرماندهی جناح راست لشکر، «حیب» را به فرماندهی جناح چپ سپاه خود گماشت. علم را به دست پر توان برادرش ابوالفضل سپرد و خود و بنی هاشم در قلب سپاه قرار گرفتند.

علمداری در میدانهای نبرد قدیم نقشی حسّاس داشت. پرچمداران جنگ را از با صلابت‌ترین و مقاوم‌ترین نیروهای مؤمن انتخاب می‌کردند. امام از آن جهت علم را به عباس سپرد که قمر بنی هاشم، کفایت بیشتر و توان افزون‌تر برای حمل پرچم و مقاومت در میدان و استواری در رزم داشت و از دیگران شایسته تر بود.

عاشورا صحنه رساندن پیام، اتمام حجّت، بیم دادن و انذار بود. چندین بار امام و یاران ویژه او، خطاب به سپاه دشمن سخن گفتند، شاید که بر اثر این خطابه‌ها و موعظه‌ها وجدانشان بیدار شود و خون پسر پیامبر را نریزند. اما دل‌های آنان سنگتر از آن بود که این موعظه‌ها و هشدارها در آن اثر کند.

فاصله خیمه گاه تا میدان چند صد متر می‌شد. در یکی از مراحل که امام به میدان رفت و خطاب به آن قوم سخنرانی کرد، حرف‌های امام به خواهرش رسید. صدای گریه و شیون از زنان و کودکان برخاست. حضرت، عباس و علی اکبر را نزد آنان فرستاد که آنان را ساکت کنند، چرا که آنان از این پس گریه‌ها خواهند داشت.

آتش جنگ افروخته شد و ابتدا به صورت نبرد تن به تن، از طرفین، دلیر مردانی قدم در میدان می‌گذاشتند و می‌جنگیدند. سپاه اندک و پرتوان امام، چه در نبرد تن به تن و چه در هجوم دسته جمعی، با حمله‌های دلیرانه خویش دشمن را می‌پراکندند. زمین زیر گام‌های استوارشان می‌لرزید. می‌رمزیدند، مجروح می‌شدند، بر زمین می‌غلتیدند، می‌کشتند و کشته می‌شدند و زیباترین حماسه‌های جاوید را می‌آفریدند.

عباس بن علی همچنان علم بر دوش، هدایت و فرماندهی می‌کرد و از بامداد عاشورا تا لحظه شهادت، يك نفس آرام نداشت. گاهی به مدد مجروحی می‌شتافت، گاهی به یاری يك رزمنده و نجات او از محاصره دشمن می‌پرداخت، گاهی به حمله‌های برق آسا در میدان می‌پرداخت و صفوف دشمن را از هم می‌درید و چون شیر می‌غرد و می‌خروشد.

در يك نوبت، چهار نفر از یاران امام که از کوفه آمده و به او پیوسته بودند و اسب نافع بن هلال در اختیارشان بود در میدان می‌جنگیدند و در محاصره سپاه کوفه قرار گرفتند. این چهار تن عبارت بودند از عمرو بن خالد، سعد، مجمع بن عبدالله و جنادة بن حارث. شرایطی بحرانی پیش آمده بود و موقعیت، بازوی ابوالفضل را می‌طلبید. حسین بن علی(ع) برادرش عباس را صدا کرد و او را به یاری آنان فرستاد. حمله عباس، محاصره کنندگان را فراری داد و آن چهار نفر از صحنه نجات یافتند. آنان زخمی بودند. عباس می‌خواست آنان را به پشت خط حمله و نزد امام برگرداند. اما گفتند: عباس، ما را کجا می‌بری؛ ما تصمیم به شهادت گرفته ایم، ما را واگذار. دوباره به جهاد پرداختند. آنان حمله می‌کردند و علمدار کربلا هم همراهی‌شان می‌کرد و نقش مدافع از آنان را داشت. آن قدر جنگیدند تا همه یکجا و کنار هم به شهادت رسیدند.

هجوم دشمن هر لحظه افزایش می‌یافت و تعداد شهیدان جبهه امام نیز بیشتر می‌شد. هرگاه که اوضاع نبرد تیره و تاریک می‌شد و هجوم سپاه کوفه شدید می‌شد عباس پا در رکاب می‌نهاد و با حملات خود کوفیان را تار و مار می‌کرد. مایه آرامش خاطر حسین بن علی(ع) بود. برادرانش را به جهاد تشویق می‌کرد. به سه برادر خویش گفت که به میدان روند و از امام دفاع کنند. برادرانش هر سه به فیض شهادت رسیدند.

روز عاشورا از ظهر گذشته بود، نبرد ادامه داشت. یاران امام تعدادی در خاک و خون غلتیده بودند. نافع بن هلال، عباس شاکری، حیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، حرّ، جون، زهیر بن قین، حنظله، عمرو بن جناده و خیلی‌های دیگر شهید شده بودند. تشنگی بر اردوگاه امام حاکم بود.

نوبت به جوانان بنی هاشم رسیده بود. علی اکبر نخستین هاشمی بود که شربت شهادت نوشید. دیگران هم در پی او رفتند. مظلومیت، تنهایی و تشنگی بی‌تاب کننده بود. اما عباس، همچنان پرچم مبارزه را استوار در دست داشت و سایه وار در پی امام حسین بود و خود را سپر حفاظتی او ساخته بود.

تشنگی بر حسین بن علی(ع) غلبه کرده بود. سوار بر اسب شد و به قصد فرات، بر بلندی مشرف بر آب بالا آمد. می‌خواست خود را به آب فرات برساند و رفع عطش کند. عباس هم در برابر او بود و مراقب حضرت. فرمان به سپاه کوفه رسید که مانع ورود امام به فرات شوند، چون می‌دانستند اگر امام آب بنوشد و رمقی تازه کند، تلفاتشان بسیار خواهد بود. گروهی در برابر امام صف آرایی کردند و تیراندازی به سوی امام آغاز شد. پانصد نفر مأمور بر آب بودند و در آن هیاهو میان امام و عباس فاصله انداختند. گرد عباس را گرفتند و او را از حسین بن علی جدا کردند. اما عباس به تنهایی با آنان درگیری شدیدی داشت و مجروح شد و خود را از آن جا به امام رساند.